

## مشبه به‌ها و تصاویر چهره‌ معشوق در شعر شاعران زن معاصر

### و تفاوت آن با دیگر دوره‌ها

(ص ۳۶۸ - ۳۵۳)

حمیده غلامی<sup>۱</sup> (نویسنده مسئول)، مهدی رضایی<sup>۲</sup>

تاریخ دریافت مقاله: ۹۲/۴/۳۰

تاریخ پذیرش قطعی: ۹۲/۸/۴

### چکیده

عشق در عرفان شرقی سرچشمه همه کائنات است و معشوق هسته ادبیات غنایی و عاشقانه هر ملتی است. با کاوش در ادبیات غنایی ایران و به ویژه قالب غزل، این نقیصه به چشم می‌خورد که گویا معشوقه تمامی شاعران، یک نفر بوده و جالبتر اینکه سیمای معشوق شعر زنان نیز به طبع و تقلید از مردان، میراثدار تمامی آن ویژگیها می‌باشد. تشبیهات کلیشه‌ای و تکراری در وصف سیمای معشوق، از شاعران، نقاشانی ساخته که با تقلید و کپی‌برداری از دست هم در ترسیم سیمای معشوقگان خود بر بوم نقاشی، نهایتاً همگی یک زن را به تصویر کشیده بودند.

در دوره معاصر اولین جهشهای حرکتی در خلق سیمای معشوق معاصر در شعر فارسی شکل گرفت. این پژوهش بر آنست تا نشان دهد زنان شاعر معاصر در مقایسه با شاعران زن پیشین، تا چه میزان در خلق تصاویر بدیع از سیمای معشوقه، موفق بوده‌اند.

### کلمات کلیدی

سیمای معشوقه، توصیف معشوقه، چشم، دست، زلف، روی، اندام

۱. کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی hamidehgolami@yahoo.com

۲. استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه سلمان فارسی

## مقدمه

بحث در مورد تحول سیمای معشوق از سنت به مدرنیته بسیار گسترده است ولی نگارنده بر اینست تا در این راستا، تنها به تحولات سیمای معشوق شعر زنان بپردازد. با بررسی دیوانهای شعری شاعران زن از رابعه عدویه و مهستی گنجه‌ای در قرن چهارم و ششم و جهان ملک خاتون در قرن هشتم و طاهره قره‌العین و دیگر زنان شاعر قاجاریه و پهلوی و حتی شاعر برجسته معاصر چون پروین، این حقیقت آشکار میشود که چهره معشوقه در شعر زنان، همواره متأثر از سیمای معشوقه شعرهای مردانه بوده است با همان چشمان شهلا و ابروان کمند و لبهای لعل و قامت سرو مانند و دیگر ویژگیهای اخلاقی مونث مآبانه. ستمگر، بی وفا، خضاب به خون عاشق بسته، هرجایی و دیگر خصوصیات معشوق سنتی ادبیات فارسی. نخستین کسی که آگاهانه، خود را از این دام رها کرد و فرغ بود و پس از آن سیمین بهبهانی و رفته رفته، بصیرت زنان شاعر در خلق تصاویر بدیع از معشوق فزونی گرفت تا اندازه‌ای که مقایسه این توصیفات با هم خالی از لطف نیست. این پژوهش ابتدا به صورت گذرا سابقه تشبیهات بکار رفته در وصف سیمای ظاهری معشوق را که در گذر زمان تنها به یک کلیشه تبدیل شده‌اند، برمی‌شمارد و سپس با ارائه شواهد شعری از نمونه‌های به روزتر تشبیهات، این هدف را دنبال میکند که خواننده این پژوهش بطور ضمنی، بتواند تا اندازه‌ای با میزان جهشهای توصیفی در وصف شمایل جسمانی معشوق در اشعار زنان آشنا شود. ترتیب ذکر توصیفات بر مبنای ظاهری از سر تا پاها مییابد و نهایتاً تصویری کلی از معشوق تحت عنوان قد، و تن، ارائه شده است.

## مجموعه سر و صورت مانند زلف، گوش و ابرو و چشم و ...

**پیشانی:** قدیمیترین مشبه‌به‌های پیشانی که تا سالهای معاصر کماکان استفاده میشود عبارتند از: ماه، سپیده، محراب عبادت، مهر نماز

بشد عمری مسلمانان که در دل - مرا مهر رخ آن مه جبین است (دیوان کامل جهان ملک خاتون، کاشانی راد: ص ۵۰).

و نمونه‌های جدید تر آن مهر، افق، عشق و قطعه شعر است: **پیشانی تو مهر**

**عبادت ای دوست - سجده به مقام تو زیارت ای دوست.** (دریا به توان بی نهایت تشنه است، قهار ترس: ص ۶۶)

اگر تمام غمهای چهارگوشه را / قاب بگیری / شادبها جاری میشوند / ای عشق - **پیشانی!**  
(قناریهای لال، برازجانی: ۲۰).

سکوت مرا / که شبان تباه / به سخره میگیرند / سپیده **پیشانیت** /  
بشارتی ست (به تمام زبانهای دنیا خواب میبینم، آذر: ص ۷۸).

من دیگر قدیس کوچکی شده‌ام / که **محراب**  
**عبادت** / **پیشانی دست نخورده اوست** (عریان مرطوب، خادم زاده: ص ۵۵) / در **چین** **پیشانیت** / دیواری

بی‌انتهاست (برهوت کاهی رنگ، نصرت: ص ۱۹۹). جریان شعر امروز از رگهای پیشانی تو سرچشمه میگیرد (مردن به زبان مادری، چمنکار: ۶۴)

**چشم:** به صراحت میتوان گفت که گسترده‌ترین دامنه تشبیهاتی در وصف شمایل معشوق در شعر زنان را چشم و مشبه‌به‌های آن دارند و این تشبیهات از جمله بدیعترین تشبیهاتی هستند که در آثار شاعران زن با آنها مواجهیم که از جمله مهمترین آنها موارد زیرند: تشبیه چشم به آب و مظاهر آن از جمله اقیانوس، دریا، ساحل، چشمه، آبگیر، برکه، بندرگاه، تشبیه چشم به آسمان و رنگین کمان و نیران از جمله خورشید، آفتاب، ستاره، آینه، تیله، چراغ، فانوس، لامپ، آتش، شعله، تشبیه چشم به کوهستان و بهشت و باغ و چمنزار و تاکستان، از میان گلها بیشتر به نرگس از جمله نرگس شهلا و نرگس عبهر، شقایق، به سنگهای قیمتی از جمله گوهر شبچراغ، مروارید سیاه، عقیق، یشم، زمرد، گوهر، الماس، کهربا، به مقدسات از جمله خدای متعال، کتاب مقدس، کعبه، قبله، دارالشفا، حرم، ضریح، مسجد، آیه، معجزه، تشبیه چشم به جانوران از جمله آهو، گرگ و پرندگان همچون سیمرغ و عقاب و کلاغ و پرستو و ابابیل که شاید وجه شبه این سه مورد آخر در رنگ چشم معشوق باشد که در اینجا سعی میشود بعنوان شاهد کلیشه‌ای‌ترین تشبیه چشم که همان نرگس است آورده تشبیهات اشاره شود: ابتدا شاهد کلیشه‌ای‌ترین تشبیه چشم که همان نرگس است آورده میشود و پس از آن مقایسه نحوه تحول مشبه‌به‌های چشم با یکدیگر، خالی از لطف نیست: نرگس رعنای تو بر بود از من جان و دل - در جهان یکتا شدم تا دیدم آن زلف دو تا (دیوان کامل جهان ملک خاتون، کاشانی راد: ص ۱۰). امشب از آسمان دیده تو، روی شعرم ستاره میبارد (مجموعه سروده‌ها، فرخزاد: ص ۱۰۴). ای دو چشمانت چمنزاران من (همان: ص ۲۴). از آشتی نبود فروغی به دیده‌اش، این آسمان دریغ ز هر سو سیاه بود (مجموعه اشعار، بهبهانی: ۱۴۹). خورشید چشمهای تو در لحظه طلوع، تاریک کرد سابقه آفتاب را (خوش به حال آهوها، صفایی بروجنی: ۶۵). من آسمان یک شب یخ بسته ام... و باز/ قطبی تر است چشم تو از هر ستاره ای (از ماه تا ماهی، صفایی: ۵۳). چراغ چشمهایت را برایم پست کن دیگر، نگاهم فرق شب با روز روشن را نمیفهمد (عشق قابیل است، زارع: ۶۶). از برکه‌های چشم تو میروید آفتاب، یک شب ستاره باش به شبهای تار من (گزیده ادبیات معاصر، کاشانی: ۱۶). شبچراغی دارم از چشمان دوست/ کز نگاهش هر چه میخوانم نکوست (بهارپشت در است، افشار: ۱۰). قسم به عقیق دو چشمت که با همه دانه که دارم/ سخاوت دانه فشاندن زمانه نداده نشانم (مجموعه اشعار، بهبهانی: ۸۱۳). ز طرفه‌های زمرد در آن دو حقه یشم/ هزار نادره با یک نگاه خواهم برد (همان: ۵۳۷). یاقوت را به شکل لبانت تراش داد/ از جنس چشمهای تو الماس آفرید (ترانه ماهیها، موسوی قهفرخی: ۳۹). اگر که کفر نباشد بگو شود پیدا/ مرا به چشم که بینم خدای چشمانت -

شکسته‌بال ترینم بخوان دوباره مرا/ به یک نگاه به دارالشفاي چشمانت-ندیده دیده ادراک این چنین وجدی/ که درک کرده‌ام از آیه‌های چشمانت (به درک عشق رسیدن، وحیدی: ص ۷۵) چشمان تو افسونگر آینه نشین است- افسون خدایان فراسوی زمین است- یک روز سیاه است و گناه است و دگر روز- یکرنگترین عابد محراب نشین است (زنان همیشه، فرخزاد: ص ۱۲۲)

و نمونه‌های معاصر تشبیه عبارتند از:

تشبیه به مأكولات از جمله شراب و چای و قهوه و معجون، به میوه‌ها و خوراکیهای مختلف از جمله بادام و جغاله بادام و نان و سبزی، عسل، انگور، به مسکنهای دارویی همچون آسپرین، به منسوجات از جمله مخمل و حریر، به مفاهیم علوم متفاوتی چون ریاضی، فلسفه، تشبیه چشم به اشخاص بانفوذ از جمله عین القضاة، پیر هرات، ارسطو، تموچین، و ... به کشورها، شهرها و مکانهای خاص جغرافیایی از جمله آفریقا، مصر، مازندران، اصفهان، مثلث برمودا، سرزمین عجایب، شهر آهنی، تشبیه چشم به رودخانه‌ها و دریاها خاص از جمله زاینده‌رود، دریای خزر، دریای مدیترانه، به اشیا و عناصر منفی از جمله تور، سنگ، شلاق، تیشه، طناب دار، صلیب، و دیگر شبه‌به‌های پراکنده از جمله سوغاتی، گاو صندوق، پوتین، قالیچه، آونگ، دکمه‌های سیاه، زغال، و ... در مورد رنگ چشم معشوق، هرچند چشمان آبی، کبود، فیروزه‌ای، لاجوردی، قهوه‌ای سبز و میشی نیز ستوده شده‌اند و مصادیق آنها آورده شده است ولی حضور چشمان سیاه در شعر از بقیه ممتازتر است و بندرت، خاکستری و طوسی. در زیر تعدادی از بدیعترین شبه‌به‌های معاصر چشم آورده میشود.

**تشبیه چشم به مکانهای متفاوت جغرافیایی:** در آفریقای چشمانت/ دختران بومی عریان میرقصند/ در چین پیشانیت/ دیواری بی‌انتهاست / و/ در گسل بی‌انحنای تنت چون سنگریزه‌ای/ سقوط میکنم (برهوت کاهی رنگ، نصرت: ص ۱۹۹). اگر آینه‌ها میشکستند/ خودم را در مصر چشمانش مینگریستم (مرا از نیلوفر یاد است، خوشدل: ص ۲۵). چشمیست چون کابل که حتی جنگ تاثیری/ در رونق بازار تریاکش نخواهد کرد (از ماه تا ماهی، صفایی: ص ۴۴) مازندران چشمهایت سبز میخندد (خوش به حال آهوا، صفایی بروجنی: ص ۵۵). اصفهان چشم تو زاینده رودتر (آخرین نسخه‌ها هستم، سرخانیلو: ص ۴۰). دو تا چشم و لبخند شیرین تو/ مثلث ترین برمودای منست (آهسته که آسمان نفهمد، حقوقی: ص ۷۷). مدیترانه چشمانت ترانه‌های تری دارد/ هوای موسمی بندر، شکوه بیشتری دارد (زیر پوست شهر، نجاتی: ص ۴۳).

**تیپهای مختلف مردم:** آن تیره مردمکها آه/ آن صوفیان ساده خلوت‌نشین من (مجموعه سروده‌ها، فرخزاد: ۲۴۰). انگور در پیاله چشمت شراب شد/ تا اینکه چشمهای تو عین‌القضاة

شد (ترانه ماهیها، موسوی قهفرخی: ۱۱). لایلا صبحوحی: دلش نازکتر از چینی و چشمانش تموجینی است (دفتر شعر جوان آذربایجان شرقی، ۱۳۸۴: ۵۰-۴۹)

**خوراکیها که نمونه های نخستین و کلیشه‌ای آن شراب بود و نمونه‌های جدیدتر آن عبارتند از چای و قهوه و ...**

دلی با آتشت پیوند میخورد/ به قد و قامت سوگند میخورد- پیاده کرده حجم استکان را/ کسی با چای چشمت قند میخورد (زمین با چرخش چشمت قشنگ است، رسولی: ص ۱۶). مرا به قهوه ترک دو چشم مهمان کن (آخرین نسخه حوا هستم، سرخانلو: ص ۳۱). عصمت احمدی: چشمه‌های/ همین سیاه/ از چغله بادام خوشمزه‌تر (تذکره زنان شاعر فارس، ۱۳۸۸: ۵۷۳). میترا مقیمی: عاقبت نمک گیر نان و سبزی چشمه‌های شدم: (شاعران امروز، زارع: ص ۳۹۰). نوشته عین و شین چشم خود را/ و قاف آخرین چشم خود را- به نام قلب من تجویز کرده/ دوباره آسپرین چشم خود را (زمین با چرخش چشمت قشنگ است، رسولی: ص ۵۸). پلکی بزن، شرابی از آن چشمها بریز/ از چای و قهوه مزرعه‌های جهان پر است (از ماه تا ماهی، صفایی بروجنی: ۱۰۰). خیره به بازوانش/ موهایم را شانه میکنم/ خوش حالت میشوند/ خوابیده/ از دستم برنمی‌آید بگویم چگونه/.../ چشمان بسته‌اش، کوزه عسل (روایه سفیدی که عاشق موسیقی بود، محمدی ارده‌الی: ص ۷۷-۷۶). دو حبه انگور می خوش و در هر کدام یک هسته سیاه/ زیر برگ پلک‌های/ چشمک میزنند/ چگونه مردی هستی/ نرمتر از ابر شلوارپوش مایوکوفسکی! (یوسفی که لب نزد، گله داران: ص ۳۳). دستهای ستاره‌های دریایی پنج پر/ چشمه‌های درشتترین میوه شراب/ و رفتار/ شاهزاده‌ای فارغ از کلید و سکه/ بر قلمرو همیشه در صلح اقیانوس آرام (همان: ص ۳۳).

و مشبه به‌هایی که وجه‌شبه‌های دیرپاب و گاه دور از ذهن دارند ولی در عین حال هنری و زیبا به نظر میرسند مانند: «چشمهای تو/ شبیه پوتینهایی که از پادگان برمیکردند/ پوتینها/ صدای استخوانهای پرنده را / نمیشوند/ و برف/ پیش از آنکه پلکی به هم بزنی/ ردپاهای قرمز را محو خواهد کرد». (نقلهای کوچک رنگی، بهرامی: ۴۴) و سایر مشبه‌به‌هایی که غبار فترت و کسالت را از رسم‌الخط سیمای معشوق میزدایند مانند نمونه‌های موفق زیر، سپیده جدیری: «کاش چشمه‌های سیاه بود/ کلاغی/ در آسمان خالیم (شعر امروز زن امروز، بابا چاهی: ۲۰۲). دوبار پلک میزنی و / توی چشمه‌های / دو برگ تیره تنباکو / دود میکنند لحظه‌های مرا / آتش به پا میکنی / روی شانه‌های خشکیده‌ام (مردن به زبان مادری، چمنکار: ص ۷۵-۷۲).

**نگاه:** تشبیهات نگاه معشوق معمولاً با تشبیهات چشم مشترکند در اینجا یک تشبیه از خانم فریفته فرید که در آن نگاه به چند مشبه به، تشبیه شده است آورده میشود: نگاهت/

طولانیترین بوسه است/ به هنگام وداع/ که مرگ را/ در دشنه جلاخان/ به انتظار میکشد./ نگاهت/ سبزترین مزرعه‌هاست/ که پرندگان سرگردان نگاهم را/ در آلاچیق مژگانت/ پناه میدهد/ نگاهت/ امنترین جاده است/ برای گریز/ و بلندترین حصار است/ برای عزلت/ نگاهت/ آرامترین رودخانه است/ که ماهیهای رنگین چشمه‌ایم را/ در عمق دریای چشمانت/ پناه میدهد/ نگاهت/ کوتاهترین زمان است/ برای امیدواری/ و وسیعترین سایه‌بان است/ برای فراغت (فرهنگنامه زنان پارسی گو، مهاجر: ص ۶۹۹-۶۹۸). دو طاقه اطللس سبز نگاه نرم تو را / به حجله خانه خورشید و ماه خواهیم برد - ز طرفه‌های زمرد در آن دو حقه یشم/ هزار نادره با یک نگاه خواهیم برد (مجموعه اشعار، بهبهانی: ۵۳۴). و کاهنان نگاهت دوباره آمده‌اند/ که دختران من این شعرهای باکره را- کنار معبد یک عشق تازه سر ببرند/ چقدر باد می‌آید ببند پنجره را (از ماه صفايي: ص ۸۲)

**مژگان:** در وصف مژگان معشوق چیز زیادی که از هنجارهای مرسوم عدول کرده باشد سروده نشده است. مشبه مژگان همانند گذشته به مشبه‌بهایی نظیر خنجر و تیر و خدنگ و دشنه و ناوک و دیگر وسایل شکار و جنگ و گاه نیز کل لشکر و اردوی جنگی طرف مقابل تشبیه شده است.

قتیل خنجر مژگان آن بیدادگر گشتم/ به جان سوگند در راه وفای خود شهیدم من (دیوان مستوره کردستانی، کرمی: ص ۷۶). به پیش تیر مژگان هدف کردم دل و جان را / که من در نظره اول ز بهرت دین و دل کردم (دیوان مستوره کردستانی، کرمی: ص ۴۶) و نمونه‌های معاصر آن عبارتند از:

مخمل مژگان مشکین میکشی بر دوش چشم (مجموعه اشعار، سیمین بهبهانی: ۵۳۳) نگاهت/ سبزترین مزرعه‌هاست/ که پرندگان سرگردان نگاهم را/ در آلاچیق مژگانت/ پناه میدهد (فرهنگنامه زنان پارسی گو، مهاجر: ۶۹۸-۶۹۹) تمام راهها را به رویم بسته‌اند/ از مژه‌هایت بالا آمده‌ام/ چشم‌هایت را نبند (مردن به زبان مادری، چمنکار: ص ۱۵). تا قدر عشوه‌های تو معلوممان شود/ از طرز مژه‌های تو مقیاس آفرید (ترانه ی ماهی ها، موسوی قهفرخی: ۴۰)

**پلک:** تشبیهات در وصف پلک بسیار محدودند.

سعیده خیرآبادی: «من از مادر خورشید می‌آیم/ از خدای سبز آغاز میشوم/ و هویت من/ پل‌های تاخوردۀ توست» (پلکانهای نقره‌ای، جعفری فسایی: ص ۶۹۷)

**بینی:** در وصف بینی شاهی یافت نشده است و این به نوبه خود قابل تأمل است! لب: در اینگونه توصیفات مشبه‌به‌ها معمولاً تکراریست. طعم لب همیشه شهد و شکر و قند و عسل و می و نمک است و جانبخشی آب حیات و طهارت آب کوثر را دارد. به

خوشبویی بوی باغ و لادن و تمام گل‌های دیگرست و به قرمزی عقیق و لعل و یاقوت احمر. «عشرت قهرمان» بیشتر این مشبه‌به‌ها را در یک غزل یکجا برای لب ذکر کرده است. بهتر از آب کوثر است لب / خوشتر از شهد و شکر است لب - آورد بوی باغ را با خویش / همچو لادن معطرست لب - یا عقیق یمن بود یا لعل / یا که یاقوت احمرست لب - نشود و از فرط شیرینی / با عسل تا برابرست لب - گاه دارد نمک گهی شکر / گاه در می شناورست لب - سی و دو گوهرت دروست نهان / مخزن لولو ترست لبست - جلوه‌اش میشود فزون زان خط / غرفه در مشک و عنبرست لب - یکنفس روی بر نکیسا کن / ای که یاقوت احمرست لب. (کهکشان، قهرمان: ص ۹۰).

مشبه‌به‌های کمی جدیدتر در مورد لب موارد زیرند:

یاقوت لبه‌های انگار - انگورهای نچیده (مثل آوازهای عاشق تو، عباسلو: ۳۵)، لبانت سیب سرخ آسمانی بود در شعرم (دختری مینیاتوری بودم، شاهسواران احمدی: ص ۳۵). لبش جغرافیای سرخ سیب است (زمین با چرخش چشمت قشنگ است، رسولی: ص ۳۶). ای لب اردیبهشت تازه شیراز (پیغام گیر خاموش، سالاروند: ص ۴۸-۴۷). چون پلنگی / از لاله به لای درختچه ها / بیرون خرامید / لبخند چنگیز خان بر لبش (برای سنگ ها، محمدی اردهالی: ص ۱۹).

یاقوت را به شکل لبانت تراش داد، از جنس چشمهای تو الماس آفرید (ترانه ماهیها، موسوی قهفرخی: ۴۰). چشم که گشودیم / انگار ستونهای خواب عمیقی بودیم / در برهوت / پنجره‌های چوبی زنی هندو / زنی دوووووووور / که دنیایی داشته، بزرگتر از اشتیاق زنانه من، / به فشردن انگشتهای گندمیت / بوسیدن لبهای تشنه ات / که شیرۀ انگور است (مشق آنها را مینویسم، جعفری: ۴۱).

## بوسه

آن شب من از لبان تو نوشیدم، آوازهای شاد طبیعت را - آن شب به کام من افشاندی، زان بوسه، قطره ابدیت را (فرخزاد، ۱۳۸۳: ۲۰۱). بر ما چه گذشت کس نمیداند / در بستر سبزه‌های تر دامان - گویی که لبش به گردنم آویخت / الماس هزار بوسه سوزان (همان: ۱۷۲). باید شراب بوسه بیاشامد (همان: ۱۸). یک بوسه ز جام زهر بگرفتن، از بوسه آتشین او خوشتر (همان: ۷۱). لبهایت با سلام بوسه، ویران گشتند روی لبهام (همان: ۱۱۴). سخن از گیسوی خوشبخت من است، با شقایقهای سوخته بوسه تو (همان: ۲۹۷). مرا بیچ در حریر بوسه‌ات (همان: ص ۲۳). و لبانت را چون حسی گرم از هستی / به نوازشهای لبهای گرم عاشق من بسیار (همان: ص ۲۳۹). به رخم نمیکند آتش بوسه لب گل / چه ثمر ز عودسوزی که در او شرر نباشد (مجموعه اشعار سیمین

بهبهانی، ص ۳۲۲) بر لبم شعله‌های بوسه تو / میشکوفد چو لاله گرم نیاز (همان: ۱۳۷) وز بوسه صد پاره  
 مرجان / بر بازوی دیگرت ریخت (همان: ۶۴۹). نه / من نمیتوانم با مشتت خاطره سر کنم / باید  
 بیایی / گونه‌ام را با فرچه بوسه، گل بهی کنی / زنگار مژه‌هایم را بزدایی / من از تصویر تازه‌ام  
 در آینه میترسم (اندوه زن بودن، حجازی: ص ۶۶) با من بمان / که با ترانه بوسه / شب را سحر کنیم (بارورتر از  
 بهار، سلیمانی‌پور: ص ۱۳۷).

ولی بطور کلی در اشعار زنان به دلیل حجب و حیای مخصوص زن ایرانی و اقتضا و فرهنگ جامعه، از بوسه کمتر سخن رفته است و نوآوری در تشبیهات آن نیز به همان نسبت کم می‌باشد.

### - لبخند معشوق

در اشعار زنان لبخند معشوق نیز همواره ستوده شده است و به مشبه‌به‌هایی مانند گلها و گلبرگها و دیگر عناصر مشابه، توصیف میشود و از اوصافی همچون شکرین و نمکین و ... در وصف آن بهره میگیرند.

بر لب یار شوخ دل‌بندم / خفته لبخند گرم زیبایی - خنده نه بر کتاب عشق و امید / هست  
 دیباچه فریبایی - خنده نه دعوتی است عقل فریب / بهر آغوش آرزومندی - قصه محرمانه ای  
 دارد / ز خوشیهای وصل و پیوندی - چون شراب خنک به جام بلور / هوس انگیز و تشنگی  
 افزاست - جام اول ز می نگشته تهی / جامهای دوباره باید خواست (مجموعه اشعار، بهبهانی: ۱۳۴)

**دندان معشوق:** دندان معشوق در نظر شاعران همواره به در و مروارید و صدف و در کل سنگهای قیمتی سفید رنگ تشبیه شده است.

نیافتم به حقیقت که در دهن تو چه داری / بگو که در ثمین است یا لعالی دندان (دیوان  
 مستوره کردستانی، گرمی: ص ۸۰). در دندان و حقه دهن / در عدن قیمت گهر بشکست (دیوان کامل جهان  
 ملک خاتون، کاشانی راد: ص ۷۳) و در جهشی به سمت زبان امروزی چنین توصیفی از دندان دیده  
 میشود: «و نواختنم با پیانوی دندانهایت به سرود سلام» (اندوه زن بودن، حجازی: ص ۶۶)

**صدای معشوق:** صدای معشوق همچون جانی تازه است که در کالبد عاشق دمیده میشود و همینست که صدای او در نظر عاشق به صدای موسیقی و لای لای مادر و آیه‌های کتاب مقدس و دم مسیحا و ترنم باران شباهت دارد. صدای معشوق از صد قرن‌ها گذر میکند و به مثابه چشمه‌ای گوارا میشود که عاشق در آن تن و جانش را شستشو خواهد داد و در بهشتش جاودانه خواهد شد. صدای معشوق سبز است و جاری و لهجه بارانیش موجب میشود که درختان با او احساس محرمیت کنند. گرمست و جاری و زلال و خیس. پرند آذین و شکوفا گراست:



یک شیشه می پر نشئه و گرم / غل غل کنان در سینه شارید (مجموعه اشعار، بهبهانی: ص ۱۰۲۰).  
صدایش / یک دسته پرتراوتِ نعنای بود / در کرتهاى پشت زندگیم (طرحی برای سنگ، شرحی برای سار،  
کبیری: ص ۷۰). و صدایش / همچون مخمل نرمی که بر آتش گذرد / سوخته بود (ساحلهای شناور، مشرف  
: ص ۲۱). صدای تو / از سد قرنهای گذر میکند / و آفتاب میشود (ماه شکسته کوه ها را آه میکشد، دستغیب : ص  
۲۵). انگار صدایت آستانه است / گشاده بر مجالهای پیش از این / ... / و صدایت آستانه ایست  
گشاده بر ساعت روز (خواهش میکنم تقویم را برگردان، میر صادقی : ص ۵۰)

### گونه و خال و زرخدان

**گونه:** زنان شاعر در وصف گونه‌های معشوق چیز زیادی نسروده‌اند. تشبیهات بسیار محدودست در حد سیب و گیلان: هر سیب ناری که سر شاخه مانده بود / دستی بگونه هات کشید و انار شد (از ماه تا ماهی، صفایی : ص ۷۰). دستی بگونه‌های لطیف کشید و بعد / بر شاخه ها شکوفه گیلان آفرید (ترانه ماهیها، موسوی قهفرخی: ص ۴۰).

**خال:** که همواره به دانه و دام و اسپند تشبیه میشود.  
بر روی همچو آتش خالیست چون سپندت (دیوان کامل جهان ملک خاتون، کاشانی راد : ص ۳۷). خال  
سیه کار تو دانه و دام منست (همان: ۸۷).

و مشبه به تقلیدی و کلیشه‌ای زرخدان: جدا افتاده از کنعان چو یوسف / دل من در زرخدانست به چاه است (همان: ص ۹۲)

**زلف و بناگوش:** زلف معشوق زنان شاعر نیز به تبع از معشوق شاعران مرد، به موارد زیر مانند شده است: کمند و چوگان و کژدم، ابریشم و اطلس و دیبا، مشک و عبیر و عنبر سارا، بید مجنون و سوسن و سنبل و پیچک و گل گندم و همیشه یادآور سیاهی شبهای ظلمانیست که همه آنها از فرط تکرار کلیشه‌ای شده اند. و مشبه‌به‌های بناگوش نیز هیچ گاه چیزی فراتر از ماه منیر و عاج و سیم و امثالهم نیست آنهم در شعر شاعران مقلد و فراتر از این موارد چیزی دیده نشده است که همگی از فرط تکرار تشبیهاتی مبتذلند.

زلفین تو سی زنگی و هر سی مستان / سی مستانند خفته در سیمستان - عاج است بناگوش تو یا سیم است آن / زین سیمستان بوسه کم از سی مستان (مهستی گنجه‌ای، محرابی: ص ۳۶)

**دست و شانه و انگشت:** در این موارد مشبه‌به‌ها معمولاً مواردی هستند که بنحوی به زنانگی متن، تشخص بیشتری میدهد زیرا که معمولاً این احساس پناه جستن در آغوش معشوق، احساسی زنانه است. مشبه‌به‌های دست و آغوش، معمولاً قلعه‌های امن، دژ، کوه،

پناهگاه، تکیه‌گاه و استراحتگاه، چتر، مأمن و مواردی از این قبیلند که در ضمن اینکه بیانگر مردانگی و صلابت ممدوحند به نوعی القاکننده حس امنیتی است که زن در پناه آغوش حمایت مردش دارد. نخستین بار، زیباترین نمونه توصیفات زنانه شانه‌های معشوق را فروغ ارائه داد که در شعر زنان هنوز هم از زیباترین و موفقترین نمونه‌هاست: شانه‌های تو/ همچو صخره‌های سخت و پر غرور/ موج گیسوان من در این نشیب/ سینه میکشد چو آبشارنور/ شانه‌های تو/ چون حصارهای قلعه‌ای عظیم/ رقص رشته‌های گیسوان من بر آن / همچو رقص شاخه‌های بید در کف نسیم.../ شانه‌های تو / در خروش آفتاب داغ پرشکوه/ زیر دانه‌های گرم و روشن عرق/ برق میزند چو قله‌های کوه/ شانه‌های تو/ قبله‌گاه دیدگان پرنیاز من شانه‌های تو / مهر سنگی نماز من (مجموعه سروده‌ها، فرخزاد: ۲۱۰) و پیرو فروغ با تشبیهات روبرو مواجهیم که ساده‌اند و صمیمی: دستان شاخه‌های ابریشمین گیاهی است/ با عطری بی‌نام/ و پناهی ست/ گل‌های پیراهن مرا/ از باد‌های تند مهاجم (غروبها، کبیری: ص ۸۷). چتر بازوانت را بگشای/ من دوست دارم/ همیشه امنترین سایه‌بان را/ انتخاب کنم (کاغذهایی که باد می برد، نبوی: ص ۷۹). چه امن جا گرفته‌ام میان دستهای تو/ مثال آن پرند که درون آشیانه است (دلتنگیهای هوا، نجاتی: ص ۷۴) ای مهربان شانه‌هایت زیر پیراهن/ چون کوه‌های زادگاهم در زمستانها (از ماه تا ماهی، صفایی بروجنی: ص ۲۷).

پس از آن دستان و انگشتان معشوق به گلها و گیاهان و درختانی همچون یاس، گل تاج خروس و افرا و اجزاء درخت چون ساقه، شاخه، برگ، و به میوه‌هایی همچون انار و میوه‌های نوبرانه تشبیه شده‌اند:

دستان تو چون شاخه افرا بلند و سبز (به درک عشق رسیدن، وحیدی: ص ۲۴۴). بگذار به دست‌های بنگرم/ که دست‌های الهام برگ‌های تاک است (معبد بنفش، خوشدل: ص ۹۲). من دوست داشتن را / از تو آموختم/ که دست‌های برگ‌هایی بود/ در آستان بهار (گل‌های راگیا، حنا: ص ۶۹) انگشتانش/ از میوه‌های نوبرانه است/ میز را آماده میکنم/ مهمان کم در دسری می‌آید (چرا برای تو دلنگ نشوم، منصور: ص ۶۵) دستان شاخه‌های ابریشمین گیاهی است/ با عطری بی‌نام (غروبها، کبیری: ص ۸۷). آبشار انگشتانت چه نرم بر شانه‌ام میریزند/ آه، میترسم از رویا بیدار شوم (میان یاخته‌های کوهستان، خوشدل: ص ۱۰۲) و باز در جهشی به مدرنیته این تصویر از خانم لیلی گله داران ترسیم میشود: نرم و مرطوب/ دو ستاره دریائیت دست‌هایت/ ... دست‌هایت/ ستاره‌های دریایی پنج پر (یوسفی که دم نردم، گله داران: ص ۳۲). دستان/ دو ایوان روشن، در آغوش سپیده دم / با ده هلال تاج خروس سفید/ سرکشیده از ده گلدان کوچک شفاف/ بر انتهای نرده‌های انگشتانت/ دستان/ دو ایوان روشن ماه و خورشید/ با پیراهن سپید/ و ده شاخه تاج خروس نقره‌ای/ لابلاهی گیسوانم (سلیمانی، بی تا: ۴۲۲). چون باد میوزیدم/ در امتداد کوچه قدیمی دستانش (ساحلهای شناور،

مشرف : ص ۸۰) دستهای: چمدانهای بی رمق (عاشقانه ترینها، بابا چاهی : ۵۸۷) دستهای را دراز کردی /  
چون جریانهای بی سرانجام (فرخزاد ، ۱۳۸۳ : ۱۱۵) دستانت طعم ماقبل توده‌های متراکم را  
دارند (برگها دروای، خسروی‌نژاد : ص ۶۰)

**آغوش معشوق:** در اشعار زنان، آغوش معشوق گاه به فراخی آسمان است و مرحمت بی دریغ آفتاب نشانی از وسعت بی انتهای آنست و گاه آنقدر تنگ که دیگر هیچ مجال به رویش بنفشه‌ها نمیدهد. گاهی همچون ستیغ قله‌ای مه گرفته و در راز و رمز فرو رفته است و گاه گرم و پرحرارت و داغ و گهگاه نیز خیس و مرطوب و بارانی و در نهایت زلال است و معطر:

به یاد آور که میخوام در آغوشت سپارم جان/ در آغوش سحر در آسمان گر اختری دیدی (بهبهانی، ۱۳۸۵ : ۲۳۵) تو که از پشت پرده مرا مینگری/ گرایش بر این داری/ که در خفا اعتراف کنم همیشه/ سجده بر سجاده زمین برم/ عبور فرشته‌ها را بنگرم/ که باد پرهایشان را به آرایش پرواز آراسته/ و هودج مرا با خود میبرند/ به همان قلّه مه گرفته آغوش تو (شان اندیشه، بهشتی : ص ۱۶) غنچه غنچه باز میشوم در تو یازده شکوفه از میخک سرخ/ ای تو آغوشت/ باغ سالهای شکفته من (گم، ارسطویی : ص ۷۶) آغوش تو هنوز/ عرضه‌ای سبز است/ برای مادیان سرکشی/ که زیر پوست من/ به تاخت میدود. گراناز موسوی: (زنان شاعر ایران، شاه حسینی : ص ۸۸۴)

**دل معشوق:** مشبه به‌های متداول دل کماکان همان سنگ و صخره و آهن و چوب است و امثالهم:

به دل چو سنگدلانی به مهربانی سست/ ز عهد دور به غایت، به دلربایی چست (دیوان کامل جهان ملک خاتون، کاشانی راد : ص ۵۷). آن ماه دیده است که من نرم کرده‌ام با جادوی محبت خود قلب سنگ او (مجموعه سروده‌ها، فرخزاد، ۳۴). این صدای شکستن را / اوفتادن و رستن را - ای دلت همه خارایی/ از بلور تنم بشنو. (مجموعه اشعار ، بهبهانی، ۷۰۳). همین تشبیه درغزلی معاصرتر و به روزتر اینچنین بیان شده است:

از طلا نیست گوشواره من نخ ابریشمی ست در گوشم / مادرم ناله‌ایست فاجاری که به یادش شلیته میپوشم - عشق مردان ما پلنگی بود دلشان صخره‌های سنگی بود/ من به یاد زنان طایفه‌ام چای تلخ غزال مینوشم (دختری مینیاتوری بودم، شاهسواران احمدی : ص ۱۴). و نمونه‌های جدیدتر:

هر لحظه من با تو ولی تو با کسی دیگر/ اینجا مرا داری ولی آنجا کسی دیگر - قلب تو مهمانخانه خوبست میدانم/ دیروز من بودم ولی حالا کسی دیگر (هوای غزل آلود، هدایتی فرد: ص ۱۸).

گیسوانش / شب فنا را میماند و / دلش سحرگاه شعر را (معبد بنفش، خوشدل : ص ۲۱). دل تو/ نشانی از / تمشک درّه سرخ (خنکای راز، دستغیب : ص ۱۳) و در قطعه زیر که تلویحا دل معشوق به چوب تشبیه شده است: میخوایم دار کوب کوچکی شوم / و با بوسه / سینهات را زیر ضربه بگیرم / تا مگر راهی بیایم به قلب تو (با من، حجازی : ص ۴۷).

**پاهای معشوق:** در وصف پاهای معشوق شاعران مقلد و سنتی بیشتر سروده‌اند تا شاعران معاصر و آنهم بیشتر در وصف قدوم فیض بخش شاعر و خاک پای توتیائی او. بی روی تو غبار گرفتست دیده‌ام / از خاک پای خویش مرا توتیا فرست (دیوان کامل جهان ملک خاتون، کاشانی راد، کامل نژاد، ۱۳۷۴: ۶۱).

و نمونه‌های جدیدتر توصیف، اینگونه‌اند:

با پیراهنی خیس از نور / تا پلکهای تو پرواز میکنم / آیا سنجاق سینه‌ای افتاده بر خاک / یا پاهای تو تقلیدی از طلاست؟ (میان یاخته‌های کوهستان، خوشدل : ص ۸۹). گامه‌ایت چون بادامهای سبز / بر حاشیه دلم میدود / چگونه چهره به دامت بسایم / که خورشید شعله نیفرورد؟ (همان : ص ۳۰) و در شعر زیر از گراناز موسوی گویا پاهای معشوق به ضریحی مقدس تشبیه شده‌اند: اندوه کهربایی، / بر پیشانیم چروکیده / و من باز هم به رد پای تو / دخیل میبندم (زنان شاعر ایران، شاه حسینی : ص ۸۸۴)

**تن و قد معشوق:** تن: تن معشوق در اشعار زنان، باغ است و بهشت.

آمد و من پریش و حیرانش / دل اسفندوش گدازانش - لحظه لحظه چو موجی از گل سرخ / باغ سر میزد از گریانش (موج، قهرمان : ص ۶۸) کان بلور است:

چون دلبر من به نزد فصاد نشست / فصاد سبک نشست و دستش بر بست - چون تیزی نیش بر رگ او پیوست / از کان بلور شاخ مرجان برجست (مهستی گنجه‌ای، محرابی : ص ۲۶) نظری داشته خیاط به الماس تنت / که زری دوخته بر حاشیه پیرهن - دامت سبزتر از سبزترین دامنه‌هاست / و دل انگیزترین صبح بهشتست تنت (خوش به حال آهوها، صفایی بروجنی : ص ۲۷).

و در تشبیهات معاصرتر چون تابستان پر از انگورهای مستی زاست و جزیره ایست بکر پر از گیاهان صد پر معجزه: پوست می‌اندازم / در فصل اتصالی سیمهای رابطه / برق از چشمانم می‌پرد / و شمیران تنت دیگر شمشاد نمی‌کند (آوازه‌های زن بی‌اجازه، موسوی : ص ۲۳) در سرگردانی اقیانوس خویش / کرانه آرامش تو لنگریست / و تنت جزیره‌ای بکر / که در آن گیاهان صد پر معجزه / همچنان که میراث خداوند را محفوظ داشته‌اند / شکفته میشوند (به تمام زبانه‌های دنیا خواب میبینم، آذر : ص ۹۸) از تابستان تنت / که میچینم / انگورهای سرخ را / به شاخه‌های گیسوانم می‌آویزم / برگهای پنج پر سرمست (همان : ص ۹۸).

**قد:** قد معشوق معمولاً به اعتدال درختان تشبیه شده است. سرو و شمشاد و صنوبر و افرا و چنار و نارون و رایت و ... نمونه معاصرتر آن قبله نما است.

**سروش** چگونه خوانم و **طوبی** و **نارون** / گویی ز باغ خلد قد دوست **رایت** است (دیوان کامل جهان ملک خاتون، کاشانی راد: ص ۵۷) قبله پنهان شده بود از نظرم، در نظرم / قامت قبله نمای تو در آن کوچه نبود (به درک عشق رسیدن، وحیدی: ص ۱۷۱).

**عرق معشوق:** در وصف عرق معشوق نیز شاعران زن، چیزی فراتر از دایره تعاریف مردانه، نسروده‌اند. عرق معشوق در شعر زنان نیز همواره همچون گلاب است و چیزی فراتر از آن ندارد: بر عذارت خوی بود آن یا **گلاب** / یا به گل از قطره **شبنم** حباب (دیوان مستوره کردستانی، کرمی: ۱۳). با یک سبد مواهب نور / از راه میرسی / با یک سبد بشارت دیدار / و لطف آن عرق که تو داری / هرگز **گلاب** ندارد (ترانه های خمیده، کرمانیان: ۲۱)

### بوی معشوق

بوی معشوق در اشعار زنان بوی بهشت است. بوی ریحان و مشک و عنبر چین، بوی نرگس و شب بو و رز و گلاب است. بوی باران و بوی خاک باران خورده است. بوی پرنده‌های بهشتی است. بوی قصه‌ها و افسانه‌ها و اساطیر است. بوی معشوق بوی هستی است. بوی دشت سبز تسکین و آرامش است. بوی خوابهای کودکانه است. بوی عطر بهار نارنج و بوی بومی وطن است. بوی معشوق بوی صبح زندگی است و در روز حشر مفاصل دوست به بوی عشق دوست است که سر از خاک بر می‌آورد. پس چه شامه نواز است بوی دوست:

بوی **ریحان** و **ریاحین** میدهی / بوی **مشک** و **عنبر** چین میدهی! - بوی **شب** بوهای تازه خورده خیس / بوی **نرگس** بوی **نسرین** میدهی! - بوی **گل‌های رز** وا کرده پر / بوی **دشت سبز تسکین** میدهی - بوی **فردا**، بوی **باران**، بوی **خاک** / بوی **لیموهای شیرین** میدهی - بوی **پر**، بوی **پرنده**، بوی **باد** / بوی **قمری** بوی **شاهین** میدهی! /... دل به دریا زن بیا دستم بگیر / ای که بوی **ویس** و **رامین** میدهی! (بrazنده، ۱۳۸۷: ۴۲-۴۱). **نفخه خلد** است یا ز یار نسیم است / **نکبت** مینو است یا ز دوست **شمیم** است - رایحه توست یا که بوی **بهشت** است / گلشن روی تو یا **ریاض نعیم** است (دیوان کامل مستوره کردستانی، کرمی: ۲۳) و تشبیهات معاصرتر و نوتر در وصف بوی معشوق عبارتند از:

تو بوی فصلهای کودکیم را میدادی / بوی **خاک نمناک** / و **عطر بهار نارنج** / در کوچه‌های خلوت دلگیر... خواب، خواب، خواب / اوغنوده است روی ماسه‌های گرم / زیر نور تند آفتاب / از

میان پلک‌های نیمه باز/ خسته دل نگاه میکند/ جویبار گیسوان خیس من/ روی سینه‌اش  
روان شده/ بوی بومی تنش/ در تنم وزان شده (فرخزاد، ۱۳۸۳: ۱۱۰)

### نتیجه

هرچند عشق جوهره وجودی هر انسانی است و لطیفه‌ایست الهی که در دل آدمیان به ودیعه گذاشته شده است ولی به دلیل اینکه زن در جوامع سنتی همواره در حاشیه زیسته، سخن گفتن از عشق و معشوق به نوعی برای آنان ممنوعیت و محدودیتهای خاصی داشته است. مستور ماندن زنان در اجتماع و عدم امکان کسب دانش، باعث شده که تا قبل از قرن معاصر زنان شاعر نامدار ایران به نسبت مردان این مرز و بوم تعدادی قلیل و انگشت شمار داشته باشند و همان تعداد نیز در شعر و شاعری مقلد و دنباله‌رو مردانند و جالب اینکه معشوق اشعار آنان نیز به تبع از معشوق ادبیات مسلط مردانه، معشوقیست عشوه‌گر و ستمکار و بیوفا و کمان ابرو و دل‌سنگ و خضاب به خون عاشق بسته و دیگر صفاتی که معشوق در ادبیات مردانه دارد. بهمین دلیل نیز تا قبل از فروغ فرخزاد که نخستین زنیست که آگاهانه اسب چموش زبان مردم‌محور جامعه را رام احساسات و عواطف زنانه خود میکند، سیمای معشوق در تاریخ ادبیات ایران تقلیدی بیش از سیمای معشوق غزل سنتی ایران نیست. فرخزاد، عالمتاج قائم مقامی و سیمین بهبهانی برجسته‌ترین زنان شاعری هستند که توانسته‌اند توصیفات و تشبیهات جدیدی از مرد-معشوق در اشعار خود ارائه دهند و اولین جهش‌های توصیفی و تشبیهی را در وصف سیمای معشوق در ادبیات زنانه ایران به نمایش بگذارند. پس از فروغ و سیمین و بطور مشخص در ادبیات دهه هفتاد و پس از آن نیز این تلاشها ادامه یافت تا جایی که در وصف چشم و دست و آغوش معشوق، جهش‌های قابل ملاحظه تشبیهی در شعر زنان قابل رؤیتند.

### منابع

۱. آخرین نسخه حوا هستم. سرخانلو، الناز (۱۳۸۷). تهران: ثالث.
۲. آوازهای زن بی‌اجازه، موسوی، گراناژ (۱۳۸۷). تهران: سالی
۳. آهسته که آسمان نفهمد. حقوقی، ایلناز (۱۳۸۹). تهران: فصل پنجم.
۴. از ماه تا ماهی، صفایی بروجنی، پانته آ (۱۳۹۱). تهران: فصل پنجم.
۵. اندوه زن بودن. حجازی، خاطره (۱۳۷۱). تهران: روشنگران
۶. با من. حجازی، خاطره (۱۳۶۴). تهران: سیامک

۷. بارورتر از بهار (نقد و بررسی نمونه شعرهای زنان ایران). بی جا: دنیای مادر
۸. برگها دروای. خسروی نژاد، خاطره (۱۳۸۰). کرمان: انتشارات کتابخانه
۹. برهوت کاهی رنگ. نصرت، مینو (۱۳۸۷). تهران: نشر ثالث  
بهار پشت در است.
۱۰. به تمام زبانهای دنیا خواب می بینم. آذر، شبنم (۱۳۸۴) تهران: ثالث.
۱۱. به درک عشق رسیدن. وحیدی، سیمین دخت (۱۳۸۶). تهران: نشر تکا.
۱۲. پلکانهای نفره‌ای (گذری بر شعر شاعران فسا از قرن چهارم هجری). جعفری فسایی، سلمان پور، جواد، سیما (۱۳۸۸) شیراز: انتشارت نوید شیراز.
۱۳. تذکره زنان شاعر فارس. نجاتی، پروانه (۱۳۸۸). شیراز: نوید.
۱۴. ترانه‌های خمیده. کرمانیان، مرضیه (۱۳۸۸). تهران: ثالث.
۱۵. ترانه ماهیها. موسوی قهفرخی، کبری (۱۳۸۶). تهران: مرکز آفرینشهای هنری.
۱۶. خنکای راز. دستغیب، مینا (۱۳۸۵). شیراز: نوید.
۱۷. خواهش میکنم تقویم را بر گردان، میر صادقی، مینا (۱۳۸۰). تهران: نیم‌نگاه.
۱۸. خوش به حال آهوها. صفایی بروجنی، پانته آ (۱۳۸۶). اصفهان: سازمان فرهنگی تفریحی شهرداری اصفهان
۱۹. دختری مینیاتوری بودم. شاهسواران احمدی، شیوا (۱۳۸۹). تهران: فصل پنجم.
۲۰. دفتر شعر جوان استان آذربایجان شرقی (۱۳۸۴). تهران.
۲۱. دریا به توان بی نهایت تشنه است، قهار ترس، زری (۱۳۸۹). شیراز
۲۲. دیوان کامل جهان ملک خاتون. کاشانی‌راد، پورانداخت (۱۳۷۴). تهران.
۲۳. دیوان مستوره کردستانی. کرمی، احمد (۱۳۶۲). تهران: نشریات ما.
۲۴. روباه سفیدی که عاشق موسیقی بود، محمدی اردهالی، سارا (۱۳۹۰) چاپ دوم، تهران: ۱۳۹۰
۲۵. دختری مینیاتوری بودم، شاهسواران احمدی، ۱۳۸۹، تهران: فصل پنجم
۲۶. دلتنگیهای هوا، نجاتی، پروانه، ۱۳۸۹. شیراز: رخسید
۲۷. زمین با چرخش چشمت قشنگ است، رسولی، شریعت (۱۳۸۸). تهران: داستان سرا.
۲۸. زنان شاعر ایران. شاه حسینی، مه‌ری (۱۳۷۴). تهران: مؤسسه‌ی انتشارات مدبر.
۲۹. زنان همیشه (گزیده اشعار کلاسیک، نیمایی و آزاد شاعران زن ایران)، فرخزاد، پوران، ۱۳۸۱. تهران: نگاه
۳۰. زیر پوست شهر، نجاتی، پروانه، ۱۳۸۶. شیراز: سوره مهر

۳۱. ساحلهای شناور، مشرف، مریم (۱۳۸۰). تهران: انتشارات روزنه.
۳۲. شأن اندیشه. بهشتی، شهرزاد (۱۳۸۶). تهران: ثالث
۳۳. شاعران امروز، زارع، محمد (۱۳۷۷). تهران: نشر رود
۳۴. شعر امروز. زن امروز. باباچاهی، علی (۱۳۸۶). تهران: ویستار.
۳۵. عاشقانه ترینها. باباچاهی، علی (۱۳۸۴). تهران: ثالث
۳۶. عربان مرطوب. خادم، زاده، لیلیا (۱۳۸۱). تهران: ثالث
۳۷. عشق قابیل است، زارع، نجمه (۱۳۸۶). اصفهان: فرهنگ مردم.
۳۸. غروببها. کبیری، ناهید (۱۳۷۲). شیراز: نوید
۳۹. فرهنگ نامه زنان پارسی گو، جلد ۲، مهاجر، نجفعلی (۱۳۸۹). تهران: اوحدی.
۴۰. فرهنگ نامه زنان پارسی گو، ج ۱، مهاجر، نجفعلی (۱۳۸۴). تهران: اوحدی.
۴۱. قنارهای لال. برازجانی، فریده (۱۳۸۱). شیراز: نوید شیراز
۴۲. کاغذهایی که باد میبرد. نبوی، مهوش (۱۳۸۷). تهران: ثالث.
۴۳. کهکشان. قهرمان، عسرت (۱۳۶۹). مشهد: بی نام.
۴۴. گلپای راگیا. حنانه، شهین (۱۳۶۹). تهران: اسپرک.
۴۵. گم. ارسطویی، شیوا (۱۳۷۳). تهران: انتشارات روشنگران.
۴۶. ماه شکسته کوهها راه آه میکشد. دستغیب، مینا (۱۳۷۹). شیراز: نوید.
۴۷. مثل آوازهای عاشق تو. عباسلو، مژگان (۱۳۸۷). تهران: هزاره ی ققنوس.
۴۸. مجموعه اشعار سیمین بهبهانی. بهبهانی، سیمین (۱۳۸۵). تهران: نگاه.
۴۹. مجموعه سروده‌ها، فرخزاد، فروغ (۱۳۸۳). تهران: شادان.
۵۰. مرا از نیلوفر یاد است. خوشدل، گیتی (۱۳۶۸). تهران: کتابسرا.
۵۱. مردن به زبان مادری. چمنکار، روجا (۱۳۸۹). تهران: چشمه.
۵۲. معبد بنفش. خوشدل، گیتی (۱۳۷۰). تهران: مرکز.
۵۳. مهستی گنجه‌ای بزرگترین زن شاعر رباعی سرا. محرابی، معین الدین، (۱۳۸۲). تهران: توس.
۵۴. میان یاخته‌های کوهستان. خوشدل، گیتی (۱۳۷۵). تهران: تهران.
۵۵. نقلهای کوچک رنگی. بهرامی، راضیه (۱۳۸۷). تهران: دفتر شعر جوان
۵۶. هوای غزل آلود. هدایتی فرد، ندا (۱۳۸۶). مشهد: سخن گستر.
۵۷. یوسفی که لب نزدم، گله داران، لیلی، ۱۳۸۰، تهران: نیم نگاه
۵۸. طرحی برای سنگ، شرحی برای سار، کبیری، ناهید، ۱۳۸۱. تهران: ثالث
۵۹. توی کوچه پس کوچه‌های دلتنگی، برازنده، طاهره، ۱۳۸۷. شیراز: زرینه